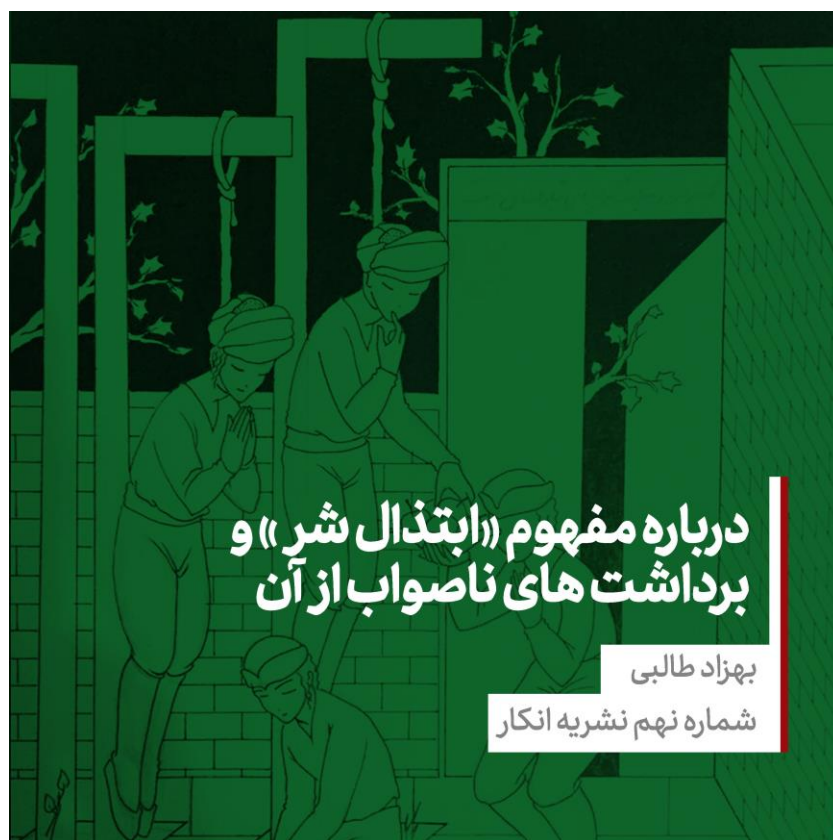


درباره مفهوم «ابتدال شر» و برداشت های ناصواب از آن

بهزاد طالبی

شماره ۹ نشریه انکار



مقدمه:

هانا آرنٹ از جمله اندیشمندانی است که در سال‌های اخیر مورد اقبال گسترده‌ی بسیاری از فعالین سیاسی و دانشجویان ایرانی قرار گرفته است. پرننگ شدن یک فیلسوف ضدفاشیست در جامعه ایران در نگاه اول امیدوارکننده به نظر می‌رسد اما متأسفانه می‌بینیم که در بسیاری از لحظات، گفتار و نوشته‌های آرنٹ بیشتر در خدمت همان جریاناتی قرار گرفته‌اند که در اصل موضوع نقد او بوده‌اند. حال دیگر گزین‌گویی‌های عموماً جعلی

آرنت را می‌توان در سردر بسیاری از اکانت‌های مجازی پیدا کرد چنانکه گویی این روزها در بازار مکاره‌ی توییتر، آرنت به کالایی لوکس تبدیل شده که توسط مخاطبان برای مقهور ساختن رقیب دم به دم مصرف می‌شود و طبیعتاً منطقی است که در این بازاری شدن بسیاری از مفاهیم او مغشوش و مبهم شده و به ابتذال کشیده شوند؛ بیش از همه خود مفهوم ابتذال شر. بنابراین به نظر می‌رسد هر نوع مواجهه با آرنت اعم از توصیفی یا انتقادی پیش از هر چیز نیاز به نوعی آشنایی زدایی از آرنت در جهت کنار گذاشتن بدفهمی‌ها دارد. از آنجاکه تحریریه انکار به هر روی در برخی جنبه‌ها اختلاف‌نظرهای پارادایمی با آرنت داشت در این شماره از یکی از پژوهشگرانی که بر نوشته‌ها و ایده‌های آرنت آشنایی دارند دعوت کردیم تا شرحی کلی بر بعضی از مفاهیم آرنت ارائه دهند.

در سال‌های گذشته، فلسفه سیاسی هانا آرنت مورد توجه گسترده محافل دانشجویی و سیاسی در ایران قرار گرفته است. علل متفاوتی را برای اقبال به دیدگاه‌های آرنت می‌توان برشمرد، که از آن جمله پرداختن وی به مفاهیمی همچون انقلاب و خشونت و واکاوی ریشه‌ها و ساختار نظام‌های توتالیتراست. لیکن همانگونه که در مورد سایر متفکران در سنت غربی هم مشاهده می‌شود؛ در مورد آرنت هم اختلاف در بسترهای نظریه‌پردازی وی با شرایط کنونی جامعه ایران منجر به پاره‌ای کج‌فهمی‌ها در خصوص مفاهیم کلیدی فلسفه سیاسی وی شده است. نمونه چنین کج‌فهمی‌ها در مورد متفکران نامدار دیگری همچون نیچه و مارکس هم در جامعه ایران مسبوق به سابقه است. محتوای افکار و نظریات این بزرگان، بخشی از یک گفتگوی طولانی است که با خارج نمودن بخشی از این گفتگو از بستر کلی خود، معمولاً مفاهیم موجود در این افکار، ارتباط و تعامل خود را با سایر مفاهیم از دست می‌دهند و قابلیت بالایی برای تفسیر خودسرانه می‌یابند. سپس بر مبنای این مفاهیم تغییر شکل یافته، نتیجه‌گیری‌هایی صورت می‌پذیرد و اعتبار این نتیجه‌گیری‌ها به نام و آوازه آن متفکر بزرگ پیوند داده می‌شود. همه این اتفاقات در کنار فقدان یک سنت ریشه‌دار انتقادی در جامعه ایران، باعث می‌شود که بعضاً این مفاهیم تغییر شکل یافته و نتایج اتخاذ شده از آنها، به منزله اصل مسلم تلقی گردند و مشکلات بعدی را بوجود آورند.

به عنوان مثال، بسیاری از اندیشمندان معاصر سیاسی، نظریه‌پردازی خود را بر بستری از نظم لیبرال صورت بندی می‌کنند. اگر از ساختارهای تبعیض‌آمیز اجتماعی سخن می‌گویند، اگر درباره ملیت و چند فرهنگی و دموکراسی و... بحث می‌کنند، پیش فرض آن‌ها این است که نظم لیبرال-دموکراتیک سیاسی پیشاپیش وجود دارد. همین مفاهیم در بستر جامعه‌ای که نظم سیاسی لیبرال در آن مستقر نیست، اعوجاج محتوایی می‌یابند و در بعضی از موارد به ضد محتوای اصلی تعبیر می‌شوند.

آنچه گفتیم ابدأً به این معنا نیست که ما، اعتبار نظریه‌پردازی سیاسی را محدود به فرهنگ یا جامعه ای خاص می‌دانیم و یا معتقدیم که جامعه ایران نمی‌تواند هیچگونه بهره ای از نظریه‌پردازی متفکران غربی ببرد. اعتبار نظریه‌پردازی عقلانی عام و جهانشمول است و تابع خصوصیات فرهنگی یک جامعه نیست لیکن برای درک درست یک نظریه‌پردازی عقلانی، لازم است که شرایط زمینه‌ای آن لحاظ گردد تا در فهم آن راه خطا پیموده نشود.

آرنت، در دوران پربار حیات فکری خود، مفاهیم متعددی را به عالم اندیشه سیاسی معرفی نمود. یکی از این مفاهیم، که مورد بحث ما در این نوشتار است، مفهوم "ابتدال شر" است که ترجمه نه چندان دقیق فارسی از کلمه "Banality of Evil" می‌باشد. همه مشکلاتی که در استفاده از مفاهیم فلسفه غربی در جامعه ایران در بالا اشاره نمودیم، در خصوص این مفهوم دو چندان خواهد شد چراکه این مفهوم در بستر خود اندیشه غربی هم پس از تولد، به مفهومی مناقشه برانگیز تبدیل شد. آرنت، این مفهوم را در حین گزارشاتی که از دادگاه آدولف آیشمن، برای نشریه نیویورکر ارسال می‌کند، ارائه می‌دهد. مجموعه این گزارشات بعدها در کتابی با نام "آیشمن در اورشلیم" چاپ و منتشر شد که عنوان فرعی "گزارشی در مورد ابتدال شر" را بر روی جلد خود داشت و بلافاصله پس از انتشار، منجر به بحث‌های دامنه‌داری از سوی مخالفان و موافقان گردید. آدولف آیشمن که از دست‌اندرکاران پروژه امحای یهودیان در آلمان نازی بوده است، پس از شکست آلمان در جنگ دوم جهانی به صورت ناشناس در آرژانتین زندگی می‌کرد که توسط سازمان اطلاعات اسرائیل در سال ۱۹۶۰ ر بوده و در سال ۱۹۶۱ در اورشلیم به محاکمه کشیده شد. گزارش‌های آرنت از جریان محاکمه آیشمن شامل موارد متنوعی از جمله ابعاد حقوقی ربایش آیشمن از آرژانتین، انتقادات شکلی و محتوایی از جنبه‌های نمایشی برگزاری دادگاه و محاکمه، روایت نسبتاً مختصری از مراحل مواجهه آلمان نازی با یهودیان و همکاری سازمان‌ها و شواراهای یهودی در اروپا با "راه حل نهایی" است. همه محورهای گزارش آرنت مورد نقد و ارزیابی گسترده تاریخی و حقوقی و اجتماعی قرار گرفته است که موضوع بحث ما در نوشتار حاضر نیست.

روایت آرنت از مفهوم "ابتدال شر"، روایت نسبتاً ساده ای است. شاید ترجمه درست کلمه Banality، پیش پا افتادگی باشد و کلمه ابتدال، نتواند معنای مورد نظر آرنت را به درستی به خواننده فارسی زبان منتقل کند. شاید یادآوری کاربردهای دیگر کلمه Banality در زبان انگلیسی بتواند در رساندن مقصود آرنت به ما کمک کند. مثلاً زمانی که با دوست یا همسایه ای مواجه می‌شویم از روی ادب، چند کلمه ای با وی سخن می‌گوییم، وقتی کسی از ما بپرسد که با آن همسایه چه گفتیم، یکی از پاسخ‌های محتمل ما به زبان انگلیسی می‌تواند به صورت *We exchanged some banalities* ارائه شود. بدین معنا که سخنان معمول و پیش پا افتاده ای میان ما رد و بدل گردید. سخن پیش پا افتاده در اینجا، کنایه از سخنی است که بیان‌کننده، در هنگام ادا کردن، چندان به محتوای آن فکر نمی‌کند. کلیشه‌هایی که عرفاً به کار گرفته می‌شود بدون آنکه قوه تعقل انسان را درگیر خود

کند. انسان در طول یک روز، اعمال متفاوتی انجام می‌دهد و سخنان متفاوتی بر زبان می‌راند اما بخش بزرگی از این افعال و سخنان، از روی عرف و عادت انجام می‌شود و به هنگام انجام آنها، هربار، فرد به آنها فکر نمی‌کند و قوه تعقل خود را درگیر آن نمی‌سازد.

بر اساس این توضیحی که ارائه شد، روایت آرنت از ابتدال شر را می‌توان بهتر درک کرد. آرنت مشاهدات خود از وضعیت آئشمن را با دقت قابل ملاحظه‌ای توضیح می‌دهد. آرنت توصیف می‌کند که:

"ذهن آئشمن تا خرخره با کلیشه‌های و تکیه کلام‌هایی پر شده بود که مرتباً می‌کوشید با استفاده از آنها در برابر دادگاه از خود دفاع کند..... حافظه به شدت ضعیف و غیر قابل اتکایی داشت به نحوی که در رخدادی نادر، کاسه صبر قاضی لاندائو را پر کرد و از متهم پرسید: پس شما چه چیزی را می‌توانی به یاد بیاوری؟..... اما نکته اینجاست که آئشمن حتی یک جمله از جملاتی را که اینجا یا آنجا به دردش خورده بود تا احساس شعف کند فراموش نکرده بود..... هربار که در بازجویی‌ها، قضات تلاش می‌کردند تا به وجدان آئشمن متوسل شوند، با شعف مواجه می‌شدند..... برای هر دوره‌ای از زندگی خود، یک کلیشه مشعوف کننده در آستین داشت..... به رغم همه تلاش‌های دادستانی، همه می‌توانستند ببینند که این مرد هیولا نیست بلکه صرفاً یک دلکک است....." ۱

شایان ذکر است که بعضی از جملات فوق بعدها توسط تاریخ‌نگاران نقض گردیده است و شواهد بعدی نشان داده اند که آئشمن، به آن اندازه‌ای که آرنت از او تصویر می‌کند، نسبت به اعمال خود ناآگاه نبوده است اما در این نوشتار، هدف ما پی بردن به آن چیزی است که آرنت در قالب مفهوم ابتدال شر بیان می‌کند. از این جملات آرنت و آنچه در توضیح کلمه **Banality** اشاره نمودیم، چنین به نظر می‌رسد که ابتدال شر در نظر آرنت بیشتر ناظر به نوعی وضعیت روانی است که او در مورد آئشمن شناسائی می‌کند. در این وضعیت روانی، فرد، قوه مستقل قضاوت اخلاقی خود را که معمولاً در ادبیات آرنت با قوه تفکر و تخیل ملازم است از دست می‌دهد و قضاوت‌های خود را بر مبنای چند کلیشه ابتدائی بنیان می‌کند. گاهی در بیان تفاوت انسان نسبت به سایر موجودات زنده، چنین بیان می‌شود که انسان در نسبت با خود دارای دو شأن است. یکی شأن عاملیت و دیگری شأن ناظریت. انسان به واسطه قوای ذهنی خود می‌تواند **Introspection** یا درون‌نگری داشته باشد. نسبت به اعمال خود قضاوت کند و... اما ظاهراً، این قوه مستقل قضاوت اخلاقی از دیدگاه آرنت ممکن است در بعضی از افراد شکل نگرفته باشد یا پس از شکل‌گیری به نحوی مختل شده باشد. مفاهیمی مانند قوه مستقل قضاوت اخلاقی، قوه تعقل، قوه تخیل یا توان درون‌نگری که اینجا به صورت تقریباً معادل مورد استفاده قرار گرفته است، به بیان فنی در روان‌شناسی یا علوم شناختی یا فلسفه اخلاق ممکن است دلالت بر قوای متفاوتی در وجود آدمی داشته باشد، لذا از این پس می‌کوشیم تا از همان عنوان قوه مستقل قضاوت اخلاقی بهره ببریم که در مباحث مربوط به فلسفه اخلاق و فلسفه سیاست، مفهوم آشناتری است.

البته پرواضح است که این دیدگاه، محدود به دایره روانشناسی نمی ماند و نتایجی در فلسفه اخلاق، فلسفه سیاست، فلسفه ذهن و سایر حوزه‌ها به بار خواهد آورد. مثلاً می شود سوال کرد که با این اوصاف، مسوولیت اخلاقی فرد در نظام های دیکتاتوری یا تمامیت خواه از نظر آرنست به چه معناست؟ آیا مفهوم ابتدال شر، می تواند به معنای تخفیف مسوولیت اخلاقی فرد در نظام های این چنینی باشد؟ این برداشتی است که پاره ای از متفکران منجمله گرهارد شلوم و مارک لیل از دیدگاه آرنست داشته اند. آنها معتقدند که پذیرش ابتدال شر بدان معنا که مدنظر آرنست است، معنای مسوولیت فردی را در شرایط وجود شر سیستمی از بین می برد. در چنین شرایطی دیگر نمی توان آیشمن را به دلیل همدستی در پروژه امحای یهودیان، محاکمه کرد چرا که این جنایت، جنایت یک دولت بوده است و نه فرد.

سوال دیگر اینکه، وجود یا عدم وجود قوه مستقل قضاوت اخلاقی در میان افراد، یک پدیده طبیعی است یا یک پدیده اجتماعی؟ اینکه افراد از نظر طبیعی، دارای اختلاف در زمینه قوه قضاوت اخلاقی باشند، تا حدی نزدیک به دیدگاه ارسطویی فرودستی طبیعی (Natural Subordination) است. می دانیم که از دیدگاه ارسطو، زنان و بردگان فاقد قوه تعقل یا به تعبیر ما، قوه مستقل قضاوت اخلاقی هستند. اگرچه از علاقه آرنست به فلسفه سیاسی ارسطو و معنای سیاست ورزی در آن فلسفه مطلعیم، لیکن با قطعیت قابل قبولی می توان باور داشت که آرنست، اختلاف در قوه قضاوت اخلاقی را امر طبیعی نمی داند. جستجوی پاسخ آرنست به این پرسش، ما را به وجه دیگری از فلسفه سیاسی وی می کشاند که عمدتاً در کتاب وضع بشر (Human Condition) عنوان گردیده است. در این کتاب، آرنست به نقد تفکیک میان حوزه عمومی و حوزه خصوصی و تعلق مفهوم آزادی به حوزه خصوصی، در عصر مدرن و نظریه سیاسی لیبرال می پردازد. او با تفکیک میان آنچه "رفتار" می نامد و آنچه "عمل" می نامد، معتقد است که در دوران مدرن، عمل، که والاترین صورت رابطه بشری است جای خود را به رفتار داده است که عمدتاً مبتنی بر هم رنگی خواهی ذاتی است:

"همین هم رنگی با جماعت" این فرض که انسان ها رفتار می کنند و نه عمل - اساس علم مدرن اقتصاد است که شکل گیری آن مقارن افتاد با پیدایش جامعه و همراه با ابزار تکنیکی اش یعنی علم آمار، به صورت سرآمد علوم اجتماعی درآمد." ۲

یا در جای دیگری می گوید:

"و این نکته ای تعیین کننده است که جامعه، در همه سطوحش، طردکننده و مانع امکان عمل است که پیش تر از خانه طرد و منع شده بود. به جای آن جامعه، با وضع قواعد بی شمار و گوناگون، که جملگی اعضای آن را بهنجار می سازند، به رفتار وامی دارند و عمل خودانگیخته یا دستاورد خارق عادت را طرد و منع می کنند." ۳

آنچه آرنت در این قسمت از "رفتارگرایی" مراد می‌کند، ارتباط وثیقی با سلب قوه قضاوت اخلاقی از انسان‌ها دارد. تقریباً روشن است که نقد آرنت به چیست. بنیان نظریه مدرن حکمرانی بر آنست که ساختار حکمرانی را مستقل از ظرفیت‌های اخلاقی شهروندان و تنها بر مبنای تعدادی نهادهای به دقت طراحی شده و رابطه میان این نهادها، تعریف نماید. جمله معروفی از کانت وجود دارد که می‌گوید: "حکمرانی خوب می‌تواند برای نسلی از شیاطین هم حل بشود." آرنت، همین دیدگاه را مانع "عمل" و مشوق "رفتار" در جوامع مدرن می‌داند. این "رفتارگرایی" است که می‌تواند دستگاه لاقضای نهادی را در خدمت "شر" قرار دهد. همین "رفتارگرایی" است که در چنین وضعیتی، "ابتدال شر" را موجب می‌شود چراکه قوه مستقل قضاوت اخلاقی افراد را نه تنها بارور نمی‌کند که در راستای سرکوبی آن به مثابه امر ناهنجار حرکت می‌کند. لذا بر این اساس، می‌توان گفت که ارزیابی آرنت از "رفتارگرایی" و "ابتدال شر" می‌تواند به مثابه بحران نظام‌های لیبرال هم تلقی گردد.

متفکران لیبرال، در سال‌های گذشته و تحت تأثیر انتقاداتی از این دست، اقدام به اعمال اصلاحاتی در نظریه اولیه نموده‌اند و مباحثی تحت عنوان Civic Virtue یا فضیلت مدنی، امروزه جای خود را در اینگونه نظریات باز کرده است که در همین راستا بحث از نافرمانی مدنی یا تمرد وجدانمندانه در شرایط تضاد میان تشخیص اخلاقی فرد و وظایف محول شده از طرف دستگاه حکمرانی یا جامعه، هم به رسمیت شناخته می‌شوند؛ لیکن در نوشتار حاضر، به این دست مباحث نمی‌پردازیم و بر هدف خود مبنی بر فهم درست دیدگاه "ابتدال شر" متمرکز می‌مانیم.

در ابتدای متن حاضر اشاره نمودیم که در سال‌های اخیر، مفهوم "ابتدال شر"، به معنایی کاملاً متفاوت از آنچه مدنظر آرنت بوده است از طرف برخی از فعالان سیاسی مورد استفاده گسترده قرار گرفته است. معنایی که نه تنها با معنای مدنظر آرنت متفاوت است که حتی بعضاً در پاره‌ای از کاربردهای خود به ضد معنای اصلی تبدیل می‌شود. به نظر می‌رسد آنچه از "ابتدال شر" مدنظر این فعالان سیاسی است، نوعاً شامل اقدامات یا سخنانی است که با هدف عادی و طبیعی نشان دادن یک شر یا رذیلت اخلاقی انجام می‌پذیرد. به عبارت دیگر، نوعی انتقاد از عملکرد یا بیانات افراد مختلف است مبنی بر اینکه مسوولیت فردی و اخلاقی خود را در برابر شر سیستمی به فراموشی سپرده‌اند. البته یادآوری مسوولیت فردی و اخلاقی افراد در برابر یک سیستم، می‌تواند درست و اصولی باشد و نوشته حاضر، بنای مخالفت با این عمل را ندارد. همچنین طبیعی و عادی جلوه دادن رذیلت‌های سیستمی هم از طرف هر کس که صورت بگیرد، ناشایست و غیراخلاقی و مستوجب نقد بی‌رحمانه است؛ لیکن بر اساس آنچه از "ابتدال شر"، تشریح نمودیم، هیچیک از این موارد ربطی به ابتدال شر ندارند. علاوه بر این، پیشتر تشریح نمودیم که بخش عمده‌ای از انتقادات نسبت به "ابتدال شر"، اتفاقاً از این زاویه است که آرنت، کوشیده است مسوولیت فردی و اخلاقی افراد را در برابر نظام‌های دیکتاتوری یا تمامیت‌خواه، کوچک و کم اهمیت کند. لذا استناد به دیدگاه "ابتدال شر" آرنت برای یادآوری مسوولیت فردی در برابر سیستم دیکتاتوری، به نظر انتخاب چندان درست و دقیقی به نظر نمی‌رسد.

تا اینجا، ممکن است این مطلب، از سوی خواننده این متن یک اشتباه نه چندان مهم و سرنوشت ساز جلوه کند. اصلِ نادرستی اخلاقی در خصوص عادی و طبیعی جلوه دادن شر، امری مذموم است و اینکه ما چه عنوانی را برای آن انتخاب می‌کنیم، اهمیتی فرعی و ثانوی دارد اما قضیه زمانی صورت جدی تر به خود می‌گیرد که این مفهوم در خدمت ایجاد یک "چوب تکفیر" قرار می‌گیرد و برای اعتبار دادن به این "چوب تکفیر"، آگاهانه یا ناآگاهانه از عنوانی استفاده می‌شود که متعلق به یک متفکر سیاسی معتبر و نامدار به آزادی خواهی است و از اعتبار دیدگاه های این متفکر در جهت دقیقاً عکس محتوای مدنظر وی بهره‌برداری می‌شود. به بیانی تلاش می‌شود تا روشی فاشیستی، بواسطه دیدگاه‌های یکی از برجسته ترین منتقدان فاشیسم اعتبار یابد.

متفکران بسیاری در مورد فاشیسم، مطالعه و تحقیق نموده‌اند و این پدیده از منظر اقتصاد و فرهنگ و سیاست و قدرت و ... مورد ریشه‌یابی و موشکافی قرار گرفته است. در بسیاری از موارد، فاشیسم را یک پدیده سراسر اروپایی دانسته‌اند و اینکه این پدیده تنها در بستر از نظم لیبرال امکان وقوع دارد و اطلاق آن را به پدیده‌های سیاسی و اجتماعی دیگر با دیده شک و تردید نگریسته‌اند. در این متن، قصد ورود به این مباحث در مورد فاشیسم را نداریم یا ابداً قصد نداریم که فرد یا جریانی را متهم به فاشیسم کنیم. چنین قضاوتی لاجرم نادقیق خواهد بود و به سادگی امکان پذیر نیست و ما را به همان ورطه‌ای می‌افکند که قصد انتقاد از آن را داریم؛ لیکن به نظر می‌رسد، آنچه به نام فاشیسم شناخته می‌شود، درون‌مایه‌ای از رفتارهای خاص سیاسی دارد که می‌شود در پدیده‌های اجتماعی دیگر هم آن را شناسایی کرد و از آنها احتراز نمود. آنچه از درون‌مایه سیاسی یا فکری جنبش‌های فاشیستی در نوشته حاضر به کار می‌آید، آنست که این جنبش‌ها به باور بسیاری از متفکران، عمل سیاسی خود را با حمله ویرانگر به قوه مستقل قضاوت فردی و اخلاقی انسان‌ها آغاز می‌کنند؛ با هدف اینکه یک یک افراد جامعه را نسبت به قوه قضاوت فردی خود بی‌اعتماد کنند. بی‌اعتمادی فرد به قوه قضاوت اخلاقی خودش، لاجرم منجر به نوعی از بی‌هویتی و بی‌تفاوتی می‌شود. جنبش فاشیستی در چنین خلأ بی‌هویتی است که با ارائه هویت جایگزین به فرد، خود را به جای قوه قضاوت اخلاقی او می‌نشانند و به عبارت دیگر کنترل قضاوت‌های او را در دست می‌گیرد. این حمله ویرانگر به قوه قضاوت اخلاقی افراد، همان است که اندکی پیشتر از آن به عنوان "چوب تکفیر" یاد کردیم. آرت می‌گوید:

"عامل تکان دهنده در پیروزی توتالیتاریسم، همان بی‌خویشنمی هواداران این جنبش است... در هر کجا توده‌هایی وجود داشته باشند، شکل‌گیری جنبش توتالیتار امکان‌پذیر است. اصطلاح توده‌ها در اینجا تنها به مردمی اطلاق می‌شود که ماهیتاً چیزی بیش تر از مجموعه‌ای از انسان‌های بی‌هویتی و بی‌تفاوت نیستند" ۵

یا در جای دیگری در بیان خصوصیات اخلاقی آئیشن می‌گوید:

"آی‌شمن قبل از اینکه پا به حزب نازی و اس.اس. بگذارد، نشان داده بود که هر جا راهش بدهند عضو می‌شود و به همین دلیل، تاریخ رسمی شکست آلمان برای او اهمیت داشت چون بالاخره فهمید از این به بعد باید بدون عضویت در اینجا یا آنجا زندگی خود را بگذراند." ۶

فاشیسم پژوهان دیگری هم به این خصوصیت در رفتار سیاسی جنبش‌های فاشیستی اشاره داشته‌اند. نولته که از او به عنوان نظریه پرداز فاشیسم عام یاد می‌شود، فاشیسم را نوعی مقاومت در برابر تعالی عملی و مبارزه در برابر تعالی عملی فرد می‌داند. ۷. انسان‌ها در طریق سعی و خطا، از طریق قضاوت و تجربه، تعالی می‌یابند. آنچه نولته به عنوان تعالی می‌داند، چیزی مشابه رشد قوه مستقل قضاوت فردی است که در این متن فراوان به آن پرداخته شد. مانسیا، وظیفه اصلی فاشیسم را "دشمنی در برابر کردار آزادی جویانه" ۸ می‌داند یا در جای دیگری آن را حد مطلق بیگانگی سازی معرفی می‌کند و در همه این اصلاحات، آنچه مدنظر دارد تقریباً معادل همان چیزی است که ما، تلاش در جهت سلب قوه مستقل قضاوت اخلاقی فرد دانستیم.

منابع:

۱- هانا آرنت، آی‌شمن در اورشلیم، ترجمه زهرا شمس، تهران، برج، ۱۳۹۸، ۸۵ و ۸۶

۲- هانا آرنت، وضع بشر، ترجمه مسعود علیا، تهران، ققنوس، ۱۳۹۰، ۸۵۲

۳- همان، ۸۳۳

۴-W.Kymlicka, Contemporary Political Philosophy, Oxford University Press, New York, 2002, 285

۵- هانا آرنت، توتالیتاریسم، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، ثالث، ۱۳۹۷، ۴۱ و ۴۸۵

۶- هانا آرنت، آی‌شمن در اورشلیم، ترجمه زهرا شمس، تهران، برج، ۱۳۹۸، ۶۰۶

۷- ولفگانگ ویرمان، نظریه‌های فاشیسم، ترجمه مهدی تدینی، تهران، ثالث، ۱۳۹۷، ۱۱۹

۸- همان، ۷۳